



دکتر ناصر رسولی پیرامی

در شماره ۴۵ (سال دوازدهم، شماره ۱) فصلنامه بینات، استاد گرامی جناب آقای احمد مبهوتی، نقدی بر مقاله روح و برداشت غلط دانشمندان اسلامی مرقوم داشتند. در این مقاله که در شماره ۳۱ (سال هشتم، شماره ۳) چاپ شده بود، تجرد روح از نظر قرآن مورد تردید قرار گرفته و باور مسلمانان در مورد تجرد روح، باور و عقیده ای منتج از فلسفه افلاطونی و نو افلاطونی و مغایر با آموزه ها و آیات قرآنی قلمداد شده بود. آقای مبهوتی در نقد آن مقاله معانی نفس و روح در قرآن را مورد نظر قرار داده و برای هر کدام از دو کلمه نفس و روح به ترتیب هفت و هشت معنی و مفهوم استخراج کرده اند که این مفاهیم گاهی کاملاً متباین هستند. حال اولین پرسش این است که اگر یک معنی و مفهوم واحد که در فرهنگ قرآنی واضح و مشهود است قابل انطباق بر همه آیات باشد، چرا باید به دنبال مفاهیم دیگری گشت که قابل انطباق بر قرآن نباشد و تحمیل آن بر فرهنگ قرآنی، مشروط بر اغماض و چشم پوشی از آیات بسیار دیگر باشد؟ آن چنان که در ادامه مقاله نشان داده

شده است نفس و روح از نظر قرآن یک مفهوم و معنی بیش ندارد که ذکر خواهد شد و برای وضوح بیشتر اغلب همان آیات مورد توجه قرار خواهند گرفت که در ترجمه و تبیین و تفسیر آنها برای روح و نفس، معنی و مفهوم بیگانه از فرهنگ قرآنی استفاده شده است. ابتدا ذکر این نکته ضروری است که امروزه بحث درباره روح با تمام اعتقادات مسلمانان از جمله خداشناسی، توحید، چگونگی مرگ، رستاخیز و برزخ عجین شده است، لذا بحث در این مورد، بحثی بسیار سنگین و پیچیده است و در یک مقاله چند صفحه ای نمی گنجد. با این همه به علت اهمیت موضوع، باید حتی از فرصت و امکانات کم نیز کمال استفاده را برد.

برای شروع بحث باید ابتدا معنی و مفهوم روح مشخص گردد. زیرا تا هنگامی که موضوع تعریف نشده است بحث درباره کمیت و کیفیت آن عبث و بی ثمر است.

بررسی کتاب های تاریخی و فلسفی نشان می دهد که بحث از روح، تاریخی کهن و طولانی دارد. دلیل مشخص این ادعا پرسش مردمان دوران ظهور اسلام از پیامبر گرامی درباره روح است. *یستلونک عن الروح*. بررسی مکتوبات به جای مانده نشان می دهد که این بحث در دوران حیات هرودت، افلاطون، ارسطو، فلوطین و سایر فلاسفه و اندیشمندان یونان و سایر تمدن ها نیز که بعضی از آن ها بیش از هزار سال قبل از ظهور اسلام می زیستند رایج بود. در بیشتر نوشته های افلاطون می توان بحث از روح یا رد پای آن را مشاهده کرد. ارسطو کتابی درباره روح نوشت و بیشتر نوشته های فلوطین درباره روح است. بررسی این مکتوبات نشان می دهد که در دوران قبل از ظهور اسلام دو نظر رایج و غالب درباره روح وجود داشت: نظر افلاطون و افلاطونیان و نظر ارسطو و پیروان او.

ارسطو معتقد بود که شاخص های روح یعنی دیدن، شنیدن، حرکت، لمس کردن، عشق، لذت، اشتیاق، اشتها و شهوت، هیچ کدام نمی توانند بدون وجود تن و جسم، وجود داشته باشند و این شاخص ها و نیروها مادی بوده و مربوط به طبیعت جسم و حاصل تحول و تکامل آن می باشند و جدا از جسم و تن نمی توانند به حیات خود ادامه دهند.

اما افلاطون معتقد بود که دیدن و شنیدن و لامسه و دیگر شاخصه های روح مادی

نیستند. در غیر این صورت باید سنگ و دیگر اشیای مادی نیز دارای روح و قادر به شنیدن و دیدن و سایر اعمال حیاتی باشند! او می‌گفت که دیدن و شنیدن و لامسه غیر مادی هستند و از عالم دیگری آمده‌اند و جوهر جداگانه‌ای دارند. بنابراین هنگام مرگ انسان از تن مادی او جدا شده و به عالم خود بر می‌گردند و به حیات خود ادامه می‌دهند! یعنی دیدن و شنیدن و حرکت که مربوط به جوهر انسان و روح اوست بعد از مرگ انسان تمام نمی‌شود و ادامه دارد!

در دوران ظهور اسلام این مباحث در سرزمین روم شرقی و در شهر انطاکیه که در سوریه فعلی قرار داشت و همه سائنه کاروان‌های متعدد تجاری مردم شبه جزیره عربستان به آنجا سرازیر می‌شد، ادامه داشت. لذا با ظهور اسلام از پیامبر گرامی اسلام نیز از روح پرسیدند. آنها در واقع می‌خواستند بدانند که انسان چگونه می‌بیند و می‌شنود و فکر می‌کند و حرکت می‌کند و عشق می‌ورزد و... امروزه این علوم به علم فیزیولوژی مربوط می‌شود که در آن دوران انسان تقریباً چیزی از آن نمی‌دانست و حتی امروز نیز با وجود تألیف کتاب‌های بسیار قطور در این رابطه، نادانسته‌های زیادی در این باره موجود است. پس چگونه خداوند می‌توانست برای انسان‌های آن دوران، فیزیولوژی بینایی و شنوایی و تفکر و حرکت را تشریح کند؟ موضوع کاملاً مشخص است، تشریح فیزیولوژی بینایی و تفکر و تعقل و شنوایی و لامسه برای آنها غیر ممکن بود. لذا خداوند در پاسخ آن‌ها که از روح پرسیده بودند مشکل اندک بودن دانش آنها را به رخ کشید و از پاسخ امتناع ورزید: **يستلونك عن الروح قل الروح من امر ربي و ما اوتيتم من العلم الا قليلا**. (اسراء، ۱۷۰/۸۵) با این آیه پاسخ خداوند آن بود که شما علم کافی ندارید تا در این باره توضیح بدهم و دانش شما اندک است و قادر به درک و فهم کمیت و کیفیت روح نیستید.

اما انسان قادر به کسب علم است و به کسب علم توصیه شده است و در این چهارده قرن که از شروع تابش اسلام می‌گذرد، او علم بسیار فراوانی کسب کرده است. بنابراین اگر این سؤال هم اکنون و در قرن بیست و یکم از خداوند و پیامبر گرامی پرسیده می‌شود، مسلم پاسخ آن متفاوت از پاسخی بود که چهارده قرن پیش به مردم شبه جزیره عربستان داده شد.

اما بحث از روح در طی قرون متمادی در بین مسلمانان متداول بوده و مشتاقان فراوانی داشته است. ابتدا مسلمانان بیشتر متمایل به تعریف ارسطو از روح بودند. اما با ظهور امام محمد غزالی و توجیحات ایشان، مسلمانان به فلسفه افلاطونی گرایش یافتند. غزالی برای آن که دیدگاه های افلاطون در باره روح را توجیه کند، ادعا کرد که در فرهنگ اسلامی و قرآنی، روح و نفس مترادف هستند و با این اختلاط، مفهوم افلاطونی روح در میان مسلمانان پایگاه قرآنی و اسلامی پیدا کرد و رواج یافت و به تدریج بیشتر بحث های مربوط به توحید و خداشناسی و جهانشناسی در بین مسلمانان، بر پایه اثبات غیر مادی بودن روح استوار گردید، به نحوی که هم اکنون نیز اغلب علما و اندیشمندان اسلامی برای اثبات وجود خداوند، از وجود روح غیر مادی در تن و جسم انسان آغاز می کنند و این در واقع همان روش افلاطون و افلاطونیان است که بحث روح را بحث محوری اندیشه ها و جهان بینی خود می دانستند!

اما نگاهی به قرآن نشان می دهد که اثبات توحید و وحدانیت خداوندی و وجود خداوندی به هیچ عنوان بر اساس اثبات روح و یا اثبات غیر مادی بودن آن متکی نیست. لذا این انحراف بزرگی است که در بین مسلمانان و علما و اندیشمندان اسلامی حادث شده است. در قرآن و اسلام برای اثبات وجود خداوند و توحید خداوندی بر همین جهان مادی تکیه می شود. نگاهی به زمین و آسمان که ستارگان در آن می درخشند و بر زمین نمی افتند، نگاهی بر شب و روز که پشت سر هم می آیند. زیتون و انجیر و شتر و کوه سینا و نظم و ترتیبی که در جهان آفرینش وجود دارند، از راه های اثبات توحید و وجود خداوند است که قرآن از آن سود می جوید و قرآن هرگز از اثبات روح برای اثبات توحید و خداشناسی استفاده نکرده است. این موضوع برای آن آورده شد تا گروهی از مسلمانان پیش داوری نکنند و با فکر باز به این مقاله بنگرند و بر این اندیشه نباشند که اگر مادی بودن روح اثبات شود تمام باورهای آنها به هم می ریزد و دلایل توحید و خداشناسی آنان زیر سوال می رود. زیرا قرآن و اسلام واقعی به هیچ عنوان با این بحث ها رابطه ای ندارد. هم چنان که در آیه مذکور آمد، قرآن درباره روح توضیحی نداده است و پرسش رایی پاسخ گذاشته است.

از آن چه به اجمال گفته شد مشخص گردید که منظور از روح چیست و چه دیدگاه‌هایی در این زمینه وجود دارد. از طرف دیگر مشخص شد که منظور از روح، نیروها و توانی است که یک جاندار در مقایسه با یک جسم بی جان دارد. در قرآن نیز روح به همین معنی است. در قرآن آمده است که خداوند از روح خود بر انسان دمید. این بدان معنی است که انسان نیرو و توان خداوندی دارد و خداوند از نیرو و توان خود به انسان نیز داده است. خداوند شنوا و دانا و مدبر و قادر است.

خداوند به انسان نیز از این نیروها عطا کرده و از روح خود بر او دمیده است: الذی أحسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الإنسان من طین. ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین. ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الأفئده قلیلاً ما تشکرون. (سجده، ۹۷/۳۲)

همان کسی که هر چیزی را نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد! سپس نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود. سپس او را به پا داشت و از روح خود بر او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد، و چه اندک شکر می‌گذارید!

گوش و دیدگان و دل که در آیه مذکور بعد از نفخ روح آمده است، حاصل نفخ روح است که قبل از آن ذکر شده است. در آیه ۲۹ سوره حجر می‌فرماید: فإذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له سجدین؛ و هنگامی که تمام اجزا انسان را سر جایش قرار دادم و به او از نیروی خود (روحم) دادم بر او سجده کنید.

این در واقع سجده در مقابل توان و قدرت خداوندی (روح او) است! اما گروهی با توجه به این که خداوند در این جا روح را به خود منسوب داشته است و آن را «روح من» گفته است، چنین استنباط کرده‌اند که، پس باید روح غیر مادی باشد. زیرا صحیح نیست که خداوند یک هستی مادی را که، پست است به خود منسوب نماید. پست دانستن ماده با این مفهوم که در بین فلاسفه اسلامی اکنون نقل مجالس است، خود حاصل نفوذ فلسفه افلاطونی در میان مسلمانان است و هیچ گونه پایگاه قرآنی و اسلامی ندارد. اما غزالی در این مورد می‌گوید:

خداوند متعال در این آیات، روح را به خود منسوب نموده است و پیداست که

خدا برتر از آن است که جسم و عوارض آن را به خود منسوب کند! چون جسم و عرض، پست و فرومایه و تغییر پذیر و سریع الزوال و فاسد شدنی است!

خداوند در قرآن، خانه کعبه را، خانه من، یعنی «بیتی» لقب داده است! و از نعمت من، یعنی «نعمتی» یا از بندگان من «عبادتی» و رسولان من «رسلی» سخن گفته است. آیا آنها مادی نیستند؟ از طرف دیگر، بعضی از مفسران از این آیات چنین استنباط می کنند که خداوند روح دارد و لذا خداوند را نیازمند به روح می نمایند که با اساس اعتقادات اسلامی مخالف است.

بر اساس تعریفی که از روح ارائه شد، روح الامین یا روح القدس نیز، که قرآن را بر پیامبر نازل کرده است، (آیات ۱۰۲ نحل و ۱۹۳ شورا) چون روح را در ترکیب اسم خود دارند، باید فرشته ای امانتدار و مقدس و در عین حال با قدرت باشند. فرشته ای که روح، یعنی توان و نیروی زیادی بر او داده شده و در پیشگاه خداوند، گرامی و مقدس، امانتدار و امین است. اتفاقاً صفات فرشته ای که وحی را بر رسول گرامی اسلام آورده است، همین است! صفاتی که در آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره تکویر آمده اند: *إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مَطَّاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ؛* به راستی که قرآن بر خواهنده پیام آور و رسولی گرام است، رسول نیرومندی که نزد خداوند صاحب عرش، صاحب مقام و منزلت است و آن جا فرمانش برند و امینش شمارند! پس روح الامین یعنی فرشته مقتدر و امانتدار و روح القدس یعنی فرشته مقتدر و گرامی. روح در جاهای دیگر قرآن نیز با کمی دقت به همین معنی است.

اما همچنان که گفته شد امام غزالی با التقاط بین روح و نفس مدعی شد که روح غیر مادی است و از عالم دیگری است. بنابراین، توضیح مختصری درباره نفس ضروری است.

منظور از نفس در قرآن، همان مفهومی است که ما آن را من و نیت من و تو یا نیت تو می گوئیم. یعنی همان احساس وجودی که انسان دارد. همان احساس وجودی که در جمله: «من زید هستم» نهفته است. برای تبیین موضوع چند آیه از قرآن ذکر می شود:

قرآن در سوره بقره خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ*

أنفسكم...؛ (بقره، ۲/۴۴) آیا مردم را به نیکی دستور می دهید اما خودتان را فراموش می کنید؟... در همان سوره می فرماید: و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا...؛ (بقره، ۲۸) از روزی بترسید که هیچ کس جای کس دیگری پاداش داده نمی شود. باز در همان سوره می فرماید: و من یرغب عن ملة ابراهیم إلا من سفه نفسه...؛ (بقره، ۱۳۰) هر کس از دین ابراهیم برگردد، خود را خوار و سبک کرده است... و یا و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ، ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون؛ (بقره، ۲۸۱) از روزی بترسید که در آن روز به سوی خدا بر می گردید و هر کسی هر آن چه کسب کرده و به دست آورده است، کامل به او داده می شود و بر هیچ کس ظلم و ستم نمی شود. در آیه ای دیگر می فرماید: کل نفس ذائقة موت...؛ همه افراد در معرض مرگ هستند و طعم مرگ را می چشند... خداوند در سوره مائده، حکمی را که بر بنی اسرائیل نوشته شده است، این گونه بیان می کند: و کتبنا علیهم فیها أن النفس بالنفس و العین بالعین و الأنف بالأنف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص...؛ (مائده، ۴۵/۵)... و بر بنی اسرائیل نوشتیم که در مقابل نفس (فرد)، نفس (فرد)، و در مقابل چشم، چشم، و در مقابل بینی، بینی، و در مقابل گوش، گوش، و در مقابل دندان، دندان، و ضرب و جرح ها قصاص دارد... در جایی دیگر می فرماید: ... لا تکلف نفسا إلا وسعها (مؤمن، ۲۳/۶۲)؛ ... ما بر هیچ کس بیش از توانایی او باری تحمیل نمی کنیم. همین مضمون در آیات دیگر تکرار می شود. در سوره یونس آیه ۱۰۸ می گوید: ... فمن اهدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها؛ هر کس که هدایت می یابد برای خود هدایت می یابد و هر کس گمراه می شود برای خود گمراه می شود... همین مفهوم در آیات دیگر تکرار می شود. در سوره شعرا آیه ۳ به پیامبر گرامی می فرماید: لعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین؛ برای این که آن ها ایمان نمی آوردند نزدیک است تو خود را کشته و هلاک کنی. این معنا در سوره های دیگری نیز آمده است: مثل سوره یونس، کهف، روم و...

اما آیه ای که از آن در جهت اثبات غیر مادی بودن روح و التقاط بین مفهوم روح و نفس، سوء استفاده زیادی شد، این آیه است: اللّٰه یتوفی الّٰنفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الّٰخری الی أجل مسمی ان فی

ذالک لآیات لقوم یفتکرون؛ (زمر، ۳۹/۴۲) خداوند نفس (منیت انسان) را در هنگام مرگ و هنگام خواب به تمامی از او می‌گیرد، پس نفس هر کسی را که بر او مرگ و موت نوشته شده، نگه می‌دارد و نفس‌های دیگر را، تا زمانی مشخص بر می‌گرداند. به راستی که در این کار برای متفکران، نشانه‌هایی از خداوند وجود دارد.

در این آیه بیشتر مفسران، روح را به جای نفس قرار داده‌اند و به استنباطات عجیب و غریبی رسیده‌اند که خود می‌توانید مطالعه کنید. اما همچنان که خود هر شب شاهد هستید، روح انسان که توان حرکت و نفس کشیدن از مهمترین مشخصه‌های آن است، در خواب از او گرفته نمی‌شود و انسان در خواب نفس می‌کشد و حرکت می‌کند و کسی که نفس می‌کشد و حرکت می‌کند و ضربان قلب دارد، دارای روح است. در حالی که قرآن به صراحت در این آیه می‌فرماید: که نفس انسان به طور کامل در هنگام خواب از او گرفته می‌شود و انسان در خواب، نفس ندارد. پس نمی‌توان در این آیه به جای نفس از روح استفاده کرد و تا از نظر قرآن نفس با روح یکی نیست و آن چه را که خداوند به طور کامل در هنگام خواب از انسان می‌گیرد، چیز دیگری غیر از روح است و آن منیت انسان و نفس اوست. اما اگر در تفاسیری که در این آیه نفس را با روح یکی گرفته‌اند دقت شود، این مفسران نتوانسته‌اند باور خود را حتی برای خود توجیه کنند. زیرا عملاً شاهد زنده بودن و روح داشتن افراد در خواب بوده‌اند. عجیب آن که این آیه مهمترین دلیل قرآنی معتقدان به بقای روح بعد از مرگ است. *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این که انسان در شب هنگام و در خواب وفات می‌کند یعنی منیت خود را به طور کامل از دست می‌دهد، در سوره انعام آیه ۶۰ نیز آمده است: و هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یمسکم فیه لیقضی أجل مسمى ثم الیه مرجعکم ثم ینبشکم بما کنتم تعملون؛ و او کسی است که شب هنگام منیت را کامل از شما می‌گیرد و روز هنگام شما را بیدار می‌کند تا زمان معینی فرارسد، او آن چه در روز انجام می‌دهید می‌داند. سپس به سوی او بر می‌گردید و از آن چه انجام می‌دادید آگاه می‌شوید.

پس استفاده از این آیات در جهت توجیه فلسفه افلاطونی و بقای روح بعد از مرگ، سوء استفاده و سوء تعبیر است که باید از آن اجتناب شود.

بیشتر علما بر این باورند و این گونه تبلیغ می کنند که هنگام مرگ انسان، روح او از بدنش جدا می شود و به حیات خود ادامه می دهد و هنگام رستاخیز این روح به بدن بر خواهد گشت و رستاخیز و قیام دوباره انسان به این گونه است. حال سؤال دیگری مطرح است و آن این که آیا در قرآن مدرکی دال بر جدا شدن روح از بدن در هنگام مرگ و برگشت آن به بدن در روز قیامت و رستاخیز وجود دارد؟ پاسخ منفی است. حال باید به این پرسش نیز پاسخ داد که پس از نظر قرآن، رستاخیز انسان چگونه خواهد بود؟

در قرآن کریم، زندگی دوباره و بعث انسان در قیامت، در آیات متعددی به زنده شدن و حیات دوباره زمین بعد از خشک شدن و مرگ آن تشبیه شده است. خداوند در این آیات می فرماید: زمین خشک و مرده با ریزش باران رحمت الهی، زنده شده و جان می گیرد. آری نشور این گونه است. در سوره اعراف می فرماید: «خداوند کسی است که بادهای را پشاپیش رحمتش، مژده بخش تا آنکه ابرهای گرانبار را بردارند. آن گاه آن را بسوی سرزمین مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه ای در آوریم. بدینسان مردگان را خارج می سازیم، باشد که شما (از این مثال ها) پند گیرید: و هو الذی یرسل الریاح بشرابین یدی رحمته حتی إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقناه لبلد میت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات کذالک نخرج الموتی لعلکم تذكرون. (اعراف، ۵۷/۷) در سوره روم می فرماید: «و او خداوندی است که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد و زمین را بعد از مرگش، زنده می سازد و بدین سان شما نیز بر انگیخته می شوید: یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الأرض بعد موتها، و کذالک تخرجون (روم، ۳۰/۱۹) در سوره فاطر آیه ۹ می فرماید: «و خداوند کسی است که بادهای را می فرستد که ابرها را بر می انگیزد. آن گاه آن را بسوی زمین مرده می رانیم و بدان زمین را بعد از مرگش زنده می داریم.»

رستاخیز نیز همین گونه است. و الله الذی ارسل الریاح فثیر سحاباً فسقته الی بلد میت فأحیینا به الأرض بعد موتها کذالک النشور.

در این آیات می فرماید که حیات دوباره انسان بعد از مرگ، مانند حیات دوباره زمین بعد از خشک شدن و مرگ است که خداوند باران خود را می فرستد و آن را دوباره زنده و

سر سبز می گرداند. شما نیز در پاییز زندگی که شرایط برای بقای شما مناسب نیست پژمرده شده و می میرید و دست و پای شما کنده شده و با باد پراکنده می شود. ولی بار دیگر که بهار آمد و فصل باران های موسمی شروع شد، جوانه می زیند و بار دیگر سبز و شاداب شده و زندگی را از سر می گیرید!

حال سوال دیگری مطرح است و آن این که آیا آن ریشه ای که از ما به سان گیاهان در زمین می ماند، همان روح نیست که علما مدعی آنند؟ بررسی آیات قرآن این نظر را رد می کند. زیرا معتقدان به بقای روح بر آنند که روح انسان که جوهره اصلی اوست هنگام مرگ از بدن او جدا می شود و لذا هنگام دفن بدن در قبر قرار نمی گیرد و دفن نمی شود. در قرآن آیات متعددی وجود دارد که نشان می دهد انسان فقط همان است که در قبر قرار می گیرد و غیر از آن چیزی نیست. در سوره عبس می فرماید: **قتل الإنسان ما أکفره. من أی شی خلقه. من نطفه خلقه فقدّره. ثم السبیل یسّره. ثم أماته فأقبره؛ (عبس، ۸۰/۱۷-۲۱)** مرگ بر انسان! چه چیز باعث کفرش شد؟ خداوند او را از چه خلق کرد؟ او را از نطفه ای آفرید و سر و سامان داد! سپس راه را بر او آسان نمود! سپس او را می میراند و در قبر می کند! آخرین آیه بهترین دلیل بر آن است که انسان وقتی می میرد و در قبر گذاشته می شود، تمام هستی او در قبر قرار می گیرد و چیزی از او جدا نمی شود و هر چه هست همان است که در قبر گذاشته می شود!

خداوند در سوره اعراف آیه ۲۵، داستان خلقت انسان و هبوط او بر روی زمین را نقل می کند. سپس می گوید: **قال فیها تعیون و فیها تموتون و منها تخرجون؛** خداوند فرمود که شما در زمین زنده می شوید، در آن می میرید و از همان زنده شده و خارج می شوید! این آیه نیز نشان می دهد که انسان زمینی است و همه اجزای تشکیل دهنده او خاکی است، به عبارت دیگر همه وجود انسان مادی است. در سوره حج آیه ۷ می فرماید: **و أن الساعه آتیه لاریب فیها و أن الله یمیعت من فی القبور؛** و آن که قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست و خداوند هر آن چه در قبرهاست زنده می کند! این آیه نیز نشان می دهد که همه چیز انسان در داخل قبر است! و از انسان چیزی بیرون از قبر و جدا از جسم او وجود ندارد! خداوند در سوره عادیات آیه ۹ پس از بر شمردن صفات و خصوصیات انسان،

می فرماید: *أفلا يعلم إذا بعثر ما في القبور؛ آیا از آن روز اطلاع ندارد که هر چه در قبرهاست زنده می شود؟! این نیز نشان از آن دارد که انسان فقط آن چیزی است که در قبر است و در بیرون از قبر چیزی ندارد و هنگامی که خدا بخواهد انسان را زنده کند، چیزی را زنده می کند که در قبر است، و از این دست آیات بسیار است.*

در سوره روم آیه ۲۵ می فرماید: *و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بأمره، ثم إذا دعاكم من الأرض إذا أنتم تخرجون؛ و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست.* سپس هنگامی که شما را در قیامت از زمین فرا می خواند، همه زنده می شوید. یعنی این که انسان در زمین است و بعد از مرگ چیزی بنام روح و در بیرون از زمین ندارد. در سوره طه آیه ۵۵ می فرماید: *منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة أخرى؛ ما شما را از زمین آفریدیم، و به آن باز می گردانیم، و بار دیگر در قیامت شما را از آن بیرون می آوریم!* موضوع دیگری که در هنگام بحث از روح مطرح می شود عالم برزخ است. امروزه عموم مسلمانان به عالمی به نام عالم برزخ معتقدند. بر اساس این باور انسان های تقی و صالح بعد از مرگ تا قیامت در نعمت به سر می برند و انسان های شقی و طالح در رنج و درد و الم سر می کنند. آیا این باور نیز از فلسفه افلاطونی وارد جهان بینی مسلمانان شده است؟ با بررسی آیات قرآنی مشخص می شود که جواب این پرسش مثبت است.

خداوند در سوره مؤمنون آیه ۹۹ و ۱۰۰ می فرماید که: *پس از مرگ و تا روز قیامت و زنده شدن دوباره انسان، یک فاصله زمانی یعنی برزخ وجود دارد. حتی إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون. لعلی أعمل صالحا فیما ترکت، کلا إنها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ إلى يوم یبعثون؛ هر گاه که یکی از کافران را مرگ فرا می رسد، گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید، تا کاری شایسته پیش گیرم. حاشا! این سخنی بی فایده است و تا روز قیامت که زنده می شوند در مقابل آن ها برزخ قرار دارد!*

تنها آیه ای که معتقدان به وجود عالم برزخ بر آن استناد کرده اند، همین آیه است! زیرا در قرآن آیه دیگری که به وجود برزخ پس از مرگ اشاره کند، وجود ندارد.

اما برزخ همان گونه که گفته اند حائل میان دو چیز است و به هیچ عنوان معنی حیات و زندگی خاصی که در عقاید و باورهای پیرامون ادیان توحیدی شایع است، نمی باشد و

آن چه آنها درباره عالم برزخ گفته‌اند همان گفته‌های افلاطون و نوافلاطونیان است. اما لغت برزخ تنها سه بار در قرآن آمده است. یک بار در آیه ای که ذکر کردیم و دو بار دیگر در مورد دریاها است و منظور از آن خشکی بین دو دریا می باشد که از آمیختن دو دریا با وجود امواج گرانبار، جلوگیری می کند.

از آن چه گفته شد مشخص گردید که عالم برزخ در قرآن ذکر نشده است. و این عالم ریشه در قرآن ندارد و افزودن عالم در جلو برزخ، به منظور توجیه و تفسیر فلسفه افلاطونی انجام شده است و از مصادیق بارز تفسیر به رأی است.

در قرآن آیات بسیاری وجود دارند که به صراحت مخالف وجود عالمی به نام عالم برزخ یعنی عالم بین زمان مرگ و روز قیامت می باشد. خداوند در سوره یس، پس از اشاره به کافرانی که روز قیامت را قبول نمی کنند، می فرماید: **و نفخ فی الصور فإذا هم من الأجداث الی ربهم ینسلون**. **قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا، هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون؛ (یس، ۵۱/۳۶-۵۲)** و در صورت دمیده شد و آن گاه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند و می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه هایمان برانگیخت و بیدار و زنده کرد؟ این همان وعده ای است که خداوند مهربان داد و پیامبران آن را تصدیق کردند!

در این آیه کافران دورانی را که در قبر بودند یعنی برزخ را، مرقد یعنی جای استراحت و خواب معرفی می کنند. آنها می گویند که قبر محل استراحت و خواب آن ها بود. به عبارت دیگر در قبر عذاب و عقاب و وجود نداشت و آن ها در آن جا در عالم بی خبری بودند! آن ها وقتی از این دوران خواب و استراحت بر می خیزند، می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خواب بیدار کرد؟! آیه ای را که با این وضوح عالم برزخ را رد می کند، با احادیث جعلی و مشکوک نمی توان اثبات کرد.

در این آیه به صراحت می فرماید که کافران در قبر عذاب نداشته اند و آنها در آن جا در یک دوره خواب و استراحت بودند. در حالی که بنا به اعتقاد غالب، باید کافران در قبر عذاب و عقاب می شدند. از طرف دیگر این آیه نشان می دهد که منظور از برزخ که در آیه قبل اشاره شد، فاصله زمانی است که میان زمان مرگ و زمان بعثت دوباره انسان وجود دارد.

در سوره قمر، پس از حکایت آنان که از آیات خداوندی روی بر می گردانند می فرماید: فتول عنهم يوم يدع الداع الی شی نکر. خشعا أبصارهم یخرجون من الأجداث كأنهم جراد منتشر؛ (نمر، ۶/۵۴-۷) پس از آنان روی برتاب! تا روزی که دعوتگر به چیزی غریب و وحشتناک می خواند، روزی که چشمانشان تاب دیدن آن را ندارد از قبرها مانند ملخ های پراکنده خارج می شوند! یعنی این که عذاب کافران به روز قیامت حواله شده است و اگر می خواهی که عذاب آن ها را مشاهده کنی تا روز قیامت منتظر باش!

آن چه از قرآن مشخص است این است، که عقاید و اعتقادات مسلمانان درباره روح، به هیچ عنوان با قرآن سازگار نیست و این باورها و تعبیر و تفاسیر در اثر غلبه فلسفه افلاطونی در میان آنها رواج یافته است و به علت مرتبط نمودن تاریخی و فلسفی آن با خداشناسی و توحید و مرگ و رستاخیز و برزخ، با تمام باورها و اعتقادات مسلمانان در ارتباط تنگاتنگ قرار گرفته است. لذا نمی توان در چند صفحه تمام زوایای آن را مورد بحث و بررسی قرار داد.

در این جا تلاش بر آن بود که به صورت اجمال و خلاصه تمام این زوایا مورد اشاره و توجه قرار گیرد. به طور قطع این بحث در اینجا به پایان نخواهد انجامید. اما استدعا آن است که خوانندگان بدون پیش فرض و پیش داوری و ابتدا تنها بر اساس آیات قرآنی به قضاوت بنشینند. مسلماً در این مورد دو آیه مربوط به زنده بودن شهدا و آیه مربوط به مومن آل یاسین که ظاهراً اشاره به عالم برزخ دارد، ممکن است به ذهن خوانندگان گرامی خطور کند. اما با نگاهی دوباره، همین آیات نیز با آیاتی که ذکر گردید سازگار می باشند. با این همه، توضیح و تفسیر این آیات نیاز به بررسی آیات مربوط به قیامت دارد که برای جلوگیری از اطاله کلام در اینجا از آن پرهیز می شود و به زمان دیگری احاله می گردد. با این همه، علاقه مندان به کتاب «قرآن، فلسفه و علم» مراجعه نمایند.

شاید ذکر یک نکته تاریخی در این باره مفید واقع شود. هم چنان که می دانید ارسطو بر این باور بود که سرعت سقوط اجسام در فضا به جرم یا به قول عوام به وزن آنها بستگی دارد. یعنی اگر وزن یک جسم دو کیلو است سرعت سقوط آن نیز دو برابر سرعت سقوط جسمی با وزن یک کیلو گرم است. به عبارت دیگر اگر این دو جسم همزمان از فاصله ده

متری زمین رها شوند، باید هنگام برخورد جسم ده کیلویی به زمین، جسم دوم فقط یک متر از مسیر را پیموده باشد. می‌گویند هنگامی که گالیله این فرضیه را رد کرد و سرعت سقوط را نامربوط به جرم جسم اعلام نمود، بسیاری بر او خرده گرفتند و فرضیه او را رد کردند و ادعا کردند که سرعت سقوط اجسام سنگین، مثلاً در همان مثال قبل، چند سانتیمتر جلوتر از جسم سبک است. پاسخ گالیله به آنها این بود که چرا آنها نه متر فاصله‌ای که بین سقوط باید باشد را نمی‌بینند، اما چند سانتیمتر را مشاهده می‌کنند؟ با ذکر این نکته از خوانندگان گرامی انتظار می‌رود که درباره موضوع مورد بحث نیز به همان گونه بیندیشند و تنها به دو سه آیه ننگرند و صدها آیه‌ای را که درباره این موضوع اشاره دارند را نیز، در نظر بگیرند. البته همان دو سه آیه نیز باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد، همان گونه که همان چند سانتیمتر اختلاف در سرعت سقوط مورد بررسی قرار گرفت.

در پایان توجه به این نکته نیز جالب است که، در انجیل عهد عتیق و تورات نیز ذکری از خروج روح از بدن در هنگام مرگش نشده است، اما در اثر نفوذ فلسفه افلاطونی، مترجمان عهد عتیق به جای «نفس» عبری که همان نفس عربی است کلمه روح را جایگزین کرده‌اند و بدین صورت این باور افلاطونی را برانجیل تحمیل کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی